

سارقان کام زنبوردار را تلخ کردند

زنی حبله گر با ترغند خرید عمده عسل، زنبوردار را به محل قرار کشاند و با همدستی چند نفر تمام عسل های وی را به سرقت بردند و کام زنبوردار را تلخ کردند. این زنبوردار مال باخته که از این اتفاق شوکه شده بود در این باره گفت: مدتی بود که یک خانم ناشناس با من تماس می گرفت و می گفت که حاضر است مقدار زیادی عسل با قیمت مناسب

از من بخرد برای همین مقداری عسل را به عنوان نمونه برای او فرستادم تا اگر مورد پسندش واقع شد بقیه عسل ها را بخرد. چندروزی گذشت تا این که دوباره زن ناشناس تماس گرفت و از مرغوبیت عسل تعریف کردو گفت: حاضر است تمام عسل هایم را که ۲۵۰ کیلو گرم بود بخرد. آن روز من با یک دستگاه وانت حامل عسل با پدرم سر قرار حاضر شدیم. چند



ساعت از این ماجرا که ما به شدت شوکه شده بودیم سارقان با ما تماس گرفتند و آدرس محل خودروی سرقت شده مان را دادند و بعد از آن گوشی را خاموش کردند. وقتی به آدرس مورد نظر رسیدیم دیدیم اثری از عسل ها و همچنین محتویات و لوازم داخل خودرو نیست و همه آن ها را به سرقت برده اند.

ساعت از این ماجرا کردم و بعد از این ماجرا بود که خانواده ام من را به جای خانه به این مرکز آوردند. البته حاد شدن وضعیت پایم بر می گردد به زمانی که من از چند دانشجو کلاهبرداری کردم. روزی به خاطر خرید و فروش مواد با چند دانشجو که اعتیاد داشتند و اهل استان های دیگر و غریبه بودند آشنا شدم. آن ها از من خواستند که مواد در اختیارشان بگذارم و پول خوبی هم در قبالش به من می دادند. وسوسه شدم آن ها را به یک پاتوق معتادان بردم و در آن جا کمی مواد بیهوشی به خوردشان دادم و بعد از بیهوش شدن شان پول و لوازم با ارزش شان را سرقت کردم. مدتی از این ماجرا گذشت تا این که دوباره چند دانشجو غریبه به من مراجعه و درخواست مواد کردند. من که موادی در بساط نداشتم آدرس یک فروشنده را به آن ها دادم اما آن ها اصرار داشتند که من همراه شان بروم و گفتند پول خوبی به من می دهند. طمع کردم و با آن ها همراه شدم. زمانی که به حاشیه شهر رسیدیم ناگهان دانشجویان قبلی که از آن ها سرقت کرده بودم جلویم سبز شدند. تازه آن موقع بود که متوجه شدم در تله آنان گیر افتاده ام اما دیگر راه فراری نداشتم. به خاطر بلایی که سر آن ها آورده بودم چنان کتکم زدند که پایم دوباره از لگن شکست. بعد از این اتفاق بود که دیگر رنگ خانه را ندیدم و الان هم ۷سال است که چشم انتظار دیدن زن و فرزندانم هستم اما آن ها به خاطر تکرار کارهای پلید و زشت گذشته ام حاضر نیستند من را به خانه ببرند. این آخر و عاقبت آدمی است که به دنبال کارهای خلاف و مردم آزاری می رود.

ماجرای مردی با پرونده های مختلف خلاف

۷ بار زندان طی ۶ سال

می کردم. روزی از کنار یک ساختمان در حال احداث رد می شدم که چشمم به کیسول گاز کارگران افتاد. وقتی دیدم کارگران مشغول کار هستند کیسول را برداشتم و به سرعت فرار کردم اما کارگرهای ساختمان من را دیدند و خیلی زود دستگیر شدم و به زندان افتادم. ■ **چرا کار ساختمانی را رها کردی و به دنبال قاچاق مواد رفتی؟**

چون زحمت زیادی نمی خواست و در قبال کار کم مزد زیادی گیرم می آمد و به خاطر همین کار سخت ساختمانی را رها کردم. زمانی که اعتیاد به شیشه زیاد شد کارتن خواب شدم و مواد تزریق می کردم و به خاطر این قضایا کار بنایی را رها کردم و به دنبال کار حمل و خرید و فروش مواد رفتم. زمانی که به خاطر حمل مواد دستگیر و زندانی می شدم مدت کوتاهی اعتیادم را ترک می کردم اما طولی نمی کشید که دوباره به سراغ دوستان نابابم و قاچاق مواد می رفتم و دوباره روز از نو و روزی از نو.

■ **چند فرزند داری و چرا حاضر به پذیرش تونیستی؟**

۴فرزند دارم و الان هر کدام صاحب زندگی و خانواده شده اند. به خاطر اعتیاد خیلی آن ها را اذیت می کردم و پول تو جیبی شان را از آن ها می گرفتم و خرج مواد می کردم. زمانی که همسرم اعتراض می کرد او را زیر مشت و لگد می گرفتم و حتی به زور او را هم معتاد کردم تا زیاد به من گیر ندهد. به خاطر آزار و اذیت هایم الان از من نفرت پیدا کرده اند و حاضر نیستند من را به خانه پیش خودشان ببرند.

■ **کمی از ماجرای که باعث شد پایت آسیب ببیند و زمین گیر شوی تعریف کن؟**

مدتی در یکی از شهرهای شمالی در یک کارخانه شالی کوبی مشغول کار بودم. زمانی که می خواستم بار سنگین را از پله ها بالا ببرم تعادلم را از دست دادم و به پایین سقوط کردم و این حادثه باعث شد پایم از لگن بشکند. به خاطر این سانحه زیر تیغ جراحی رفتم و چند ماهی در بیمارستان بستری شدم. اما بعد از کمی بهبودی، به خاطر مصرف بیش از حد مواد صنعتی پایم دچار فوننت

صدیقی- دندانی در دهانش نمانده و چهره اش زرد شده است و پاهایش قوت ایستادن ندارند. ۷ سال است که در مرکز نگهداری انکار «کنگر خورده و لنگر انداخته است!» چشم انتظار دیدن خانواده اش در مرکز نگهداری است اما خوب می داند خبری از آن ها نمی شود زیرا خودش مقصر این همه اتفاقات تلخ بوده است. دوران پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته ، از قاچاق مواد، کارتن خوابی و سرقت گرفته تا کلاهبرداری از تعدادی دانشجو. در ادامه گفت و گوی خبرنگار ما را با معنادی که از بیراه رفتن های مکررش عبرت نگرفت و هر بار بعد از آزادی دوباره به سراغ افیون خانمان سوز و کارهای خلاف رفته و خانواده اش حاضر به پذیرش وی نیستند، می خوانید.

■ **چند وقت است که در این مکان به سر می بری؟ کمی از ماجرای زندگی ات تعریف کن.**

حدود ۷سال است که در این مکان به امید بازگشت به خانه زندگی می کنم. در این مدت کسی از خانواده ام سراغ من را نگرفته است و اصلا حاضر به دیدن و پذیرش نیستند. البته حق دارند به خاطر اعتیاد شدید به مواد صنعتی آن ها را به خصوص همسرم را اذیت کردم. زمانی که پایم در یک سانحه شکست، بعد از مرخص شدن از بیمارستان خانواده ام حاضر نشدند مرا به خانه ببرند و برای همین مرا به این مرکز تحویل دادند تا از شرم خلاص شوم.

■ **شغل ت چه بود و چرا به مواد صنعتی رو آوردی؟**

شغلم بنایی و کاشی کاری بود. زمانی که از سر کار به خانه بر می گشتم به خاطر رفع خستگی مواد سنتی مصرف می کردم، رفته رفته مواد صنعتی به بازار آمد و سنتی را ترک کردم و به مواد صنعتی رو آوردم که زندگی ام دچار بحران شد.

■ **سابقه کیفری و زندانی شدن هم داری؟**

۷ بار به خاطر کارهای خلاف از جمله سرقت، قاچاق مواد و اعتیاد شدید به مواد صنعتی به زندان افتادم. روی هم رفته ۶سال زندانی کشیدم و هر بار بعد از آزادی دوباره به سراغ مواد می رفتم. البته بیشتر «دله دزدی» می کردم و هر چیزی که در خیابان گیرم می آمد از قاپاق ماشین تا کابل برق و آچار و انواع چیزهای دم دستی را سرقت

حادثه در شهر

حمله مرد عصبانی به مددکار اجتماعی

مردی که دچار بیماری اعصاب و روان بود با دیدن یک مددکار اجتماعی با چوب دستی اش به وی حمله ور شد اما راننده اورژانس اجتماعی متوجه موضوع شد و در اقدامی به موقع جلوی مهاجم خشمگین را گرفت تا او کمی آرام شود. یک مددکار اجتماعی به بیان این ماجرا پرداخت و گفت: روزی فردی که مشکل اعصاب و روان داشت در پی بیماری همسرش با اورژانس اجتماعی تماس گرفت و تقاضای کمک برای مداوای همسرش را کرد. همکاران اورژانس به او توضیح داد که کار اورژانس اجتماعی ارائه خدمات پزشکی نیست و از او خواست با اورژانس علوم پزشکی تماس بگیرد و کاری از دست آن ها بر نمی آید که تماس گیرنده با شنیدن این جملات بسیار عصبانی شد و تلفن را قطع کرد. وی گفت: ما از ماجرا بی خبر بودیم و به اتفاقی یکی از همکارانم کنار خیابان با خودروی اورژانس منتظر فردی بودیم که ناگهان همان فرد به ما حمله ور شد. در آن لحظه من از ترس به داخل ماشین رفتم. راننده از من خواست که با شگرد های روان شناسی و مددکاری، مرد خشمگین را که ناراحتی اعصاب و روان داشت قانع کنم. حدود نیم ساعتی با دلهره و ترس گذشت تا این که توانستم او را آرام و متوجه اشتباهش کنم.

در راهروی دادگاه خانواده

بن بست در آغاز زندگی مشترک

صدیقی- می گویند «عقد دختر عمو و پسر عمو را در آسمان ها بسته اند» و تا تکرار این جمله من را مجاب کردند تا تن به ازدواج با پسر عمو بی مسئولیتم بدهم. در راهروی دادگاه خانواده دفتر زندگی اش را مرور می کند و می گوید: ۳سال است که معطل تصمیم قاطع نامزد هستم. هر بار با یک بهانه تاریخ ازدواج را به تاخیر می اندازد. نه مسئولیت قبول می کند و نه از خودش اختیاری برای زندگی اش دارد. با این که ۲سال از نامزدی مان می گذرد حتی یک قلم از جهیزیه مان را نخریده است و یک روز در میان سر کار ساختمانی می رود و اصلا تن به کار نمی دهد. زمانی که دیدم نامزدم به فکر تهیه جهیزیه نیست خودم با کار کردن جهیزیه را جور کردم اما نامزدم بهانه اش برای رفتن به زیر یک سقف مشترک پول پیش برای رهن خانه بود که آن را هم فراهم کردم. اما با وجود این که با تمام سختی و مکافات جهیزیه و پول رهن خانه را فراهم کردم نامزدم بهانه جدیدی تراشید و گفت که کرایه خانه را هم نمی تواند بپردازد و اگر من می توانم این کار را انجام دهم او حاضر می شود با من زیر یک سقف زندگی کند. با شنیدن بهانه گیری های نامزد زمانی که به خانواده شوهرم اعتراض کردم آب پاکی را روی دستم ریختند و گفتند: تنها کاری که از دست شان بر می آید این است که یکی از اتاق های شان را برای زندگی مشترک مان در اختیارمان قرار دهند. دیگر خسته شده ام و دهنم یاری نمی کند. حالا به مشاوره دادگاه خانواده آمده ام تا شاید راهی برای خروج از این بن بست بیابم.

قاب حادثه



آتش سوزی منزل در یچشورد

پیش دبستانی یار مهربان

- مجهز به سیستم های **هوشمند جهت یادگیری تعاملی**
- مجهز به **دستگاه DVR** (انتقال تصویر به منزل و محل کار به صورت آنلاین)
- مجهز به سیستم **RFID** (ارسال پیامک ورود و خروج نواوزان)
- اهداف :**
- آشنایی با مفاهیم اولیه ریاضی و علوم
- افزایش مهارت های کلامی و دست ورزی
- آموزش احترام به قوانین و طبیعت
- آشنایی با مهارت های زندگی در قالب قصه و نمایش
- کمک به رشد جسمی ، ذهنی ، عاطفی و شخصیتی کودک

پذیرای نوزادان
۴ تا ۶ سال دختر و پسر
در دو شیفت صبح و عصر

((لطفا قبل از ثبت نام از این مکان بازدید فرمایید))

طالقانی شرقی ، خیابان دهخدا ۱۷ — ۰۱۸۹ ۳۲۲۵ (۰۵۸)



جمعیت هلال احمر
شهرستان شیروان

دندانپزشکی

پزشک عمومی

تزیینات و پانسمان

مامایی

خدمات پرستاری

با جدیدترین تجهیزات پزشکی برای بیماران عزیز آماده خدمت رسانی می باشد.

آدرس: شیروان / میدان انقلاب / جنب اداره مخابرات

تلفن: ۳۶۲۲۴۳۰۸